

ره هموار نیست...!

مهندس نفیسی مرا با قصه و غصه توسعه نیافتگی ایران آشنا کرد

محمدرضا سرکار آرانی



اشاره:

روز دوشنبه ۲۸ دی ماه سال ۱۳۹۴ به پاس نیم قرن تلاش استاد گرانقدر مهندس عبدالحسین نفیسی برای توسعه آموزش مراسمی در سالن جلسات وزارت آموزش و پرورش برگزار گردید. یادداشت آقای دکتر محمدرضا سرکار آرانی را به این مناسبت می‌خوانیم: متن زیر را تهیه و ارسال کرده بودند.

فقط نوزده سال داشتیم که خودم را وسط میدان بهارستان و در آستانه سردر پر احتشام سازمان برنامه دیدم! ابهت ساختمان و حیاط قشنگ سازمان دقایقی مرا به خود مشغول کرده بود به نحوی که برای لحظاتی از خاطرم رفت برای چه آنجا هستیم. از آن لحظات آنچه هنوز به یاد دارم تخیل یا تصور راه ناهموار توسعه ایران است! کشوری که سازمانی با این ابهت و نفوذ از سال‌ها پیش مسئول تمشیت امور آن شده است. این همه ابهت البته، برای کسی که با چهره‌ای آفتاب‌سوخته از صحرای کویر مرکزی ایران می‌آمد واقعی بود ولی دل نگران توسعه ایران بودن در آن سن و سال -

شاید تنها آرزو یا خیال بود!

این را بعدها از مروری بر اسناد و آثار کتابخانه سازمان برنامه و نشریات و کتاب‌های منتشر شده آن دریافتیم. خوب به خاطر دارم گزارش مشاوران ماورای بحر را؛ به ویژه بخش‌هایی از آن که درباره ویژگی‌های فرهنگی مردم ایران از چشم‌انداز توسعه، توانمندسازی مردم و لوازم آن نوشته شده است.

در یکی از همان جست‌وجوهای همیشگی در گزارش‌ها و اسناد، رسیدم به نام آقای **مهندس عبدالحسین نفیسی**. ایشان را می‌شناختم. با اندکی پرس‌وجو متوجه شدم که محل کارشان در همان ساختمان است. هماهنگی لازم انجام گرفت و چند روز بعد از پله‌های ساختمان بالا رفتم و در انتهای سالنی بزرگ با سقفی بلند، درِ اطاقی در سمت راست را زدم.

اطاق بزرگ‌تر از تصور من بود؛ با قفسه‌های کتاب و گزارش‌های بسیار. ولی با همه ابهتش در مقابل مهربانی و فرهیختگی مردی بزرگ خضوع کرده بود و جلوه نمی‌فروخت. مردی را آنجا یافتیم که



**در ژاپن، من برای
توسعه به سراغ
آموزش رفته بودم؛
به معنی مصطلح
آن، که برای توسعه
اثربخش ترین راه
تربیت انسان‌های
توسعه یافته است.
ما به دنبال توسعه
هستیم پس به
آموزش اثربخش
نیاز داریم، ولی
بعدها در ژاپن
فهمیدم که این
کلاس درس و
فرایند آموزش
و یادگیری است
که توسعه را معنا
می‌کند و مهارت‌ها
و دانش و جان و
جوهره آن را سامان
می‌دهد تا آدمیان**

انگار هر بار به من می‌گفت که در راه بازگشت، در میدان بهارستان، به ساختمان قدیمی مجلس خیره شوم و تا اتوبوس از راه برسد، زمزمه کنم که چرا «ره هموار نیست...!»

ره هموار نیست یعنی چه آقای مهندس؟ یعنی چی کم داریم! دوست داشتم بدانم چی کم است! ره هموار نیست...! یعنی...؟ در این سردرگمی به سال پایانی دانشگاه رسیده بودم و حالا بیشتر در اینجا و آنجا دنبال گزارش‌های مقایسه‌ای بودم. پاسخ پرسش خودم را در «مقایسه» می‌دیدم و آموختن از تجربه‌های دیگران و البته سفرها و تجربه‌های آقای نفیسی در این زمینه گنجینه‌های گران‌بهایی بود برای من؛ تا اینکه به گزارش‌های ایشان از ژاپن نیز دسترسی پیدا کردم. بارها گزارش‌های مقایسه‌ای ایشان به ویژه ژاپن را خواندم و به فکر فرو رفتم. با این موضوع وارد دوره کارشناسی ارشد شدم و براساس آنچه آقای نفیسی فراهم آورده بود و از او آموخته بودم پرسش اساسی پژوهش را درباره «آموزش و راز و رمز توسعه» مورد ژاپن طرح کردم. بدون راهنمایی‌ها و گنجینه‌های معرفتی که او فراهم آورده بود نوشتن پایان‌نامه برای من ممکن نبود. فلذا جابه‌جای پایان‌نامه، که بعدها با عنوان «اصلاحات آموزشی و مدرن‌سازی» (نشر روزنگار) به چاپ رسید، مزین به نام ایشان شد. در تجزیه و تحلیل یافته‌های پایان‌نامه برای رمزگشایی از اینکه «ره هموار نیست...!» یعنی چه؟ به نیاز ایران به ویژه در یک‌صدسال گذشته به «اجماعی حداقلی» از مفهوم و راهبردهای توسعه رسیدیم! این نتیجه بعدها مقدمه‌ای شد تا راهی سرزمین آفتاب تابان شوم و یافته‌هایم را در عمل، به عنوان تز دکتری، در بررسی جامعه موفق ژاپن بیازمایم.

سه سال پس از دفاع از پایان‌نامه کارشناسی ارشد در ایران به سرزمین آفتاب تابان رسیدم؛ جایی که مهندس نفیسی بارها به آن سفر کرده بود و رمز و رازهای توسعه‌یافتگی آن را در گوشم خوانده بود و از جمله این نقل قول از ناکاسونه، نخست‌وزیر اسبق ژاپن، را که «ما ژاپن امروز را در رقابتی نفس‌گیر ساخته‌ایم!»

سالی گذشت تا بتوانم به ژاپنی سخن بگویم و سالی دیگر تا بتوانم بنویسم و سالی دیگر تا متوجه زوایای دیگری از فرمایش آقای نفیسی شوم که «ره هموار نیست...!» حتی در ژاپن. من برای توسعه به سراغ آموزش رفته بودم؛ به معنی مصطلح آن، که برای توسعه اثربخش‌ترین راه تربیت انسان‌های توسعه یافته است. ما به دنبال توسعه هستیم پس به آموزش اثربخش نیاز داریم،

به سرعت معلم و راهنمای همیشگی من شد. دیدار اول‌مان خیلی طول نکشید! شاید چون آداب گفت‌وگو را به خوبی نمی‌دانستم.

پرسید: اینجا به چه کار اندری! گفتم در جست‌وجوی رموز عقب‌ماندگی ایران و چه باید کرده‌ای توسعه آن! سری تکان داد و گفت: ایران؟! و بی‌درنگ ادامه داد: توسعه؟! ما سال‌ها است در پی تحولات و دلایل عقب‌ماندگی آن حیرانیم! پسر! «ره هموار نیست...!»

آرام و روان سخن می‌گفت. نگفت دیر آمده‌ای یا از راه رسیده‌ای. ولی با چشم‌های نافذ و صلابت کلامی که همه شما با آن آشنا بودید، گفت: راه دراز است و مسیر ناهموار...! مترصد بودم آهی بکشد. ولی نه نه! با صلابت سخن می‌گفت. هنوز هم چنین است.

مهندس نفیسی را راهبری کارشناس دیدم. کارشناسی که راه پر مخاطره توسعه ایران را می‌توانست ترسیم کند و عبور از آن را ممکن می‌دانست. چون هم اقتصاد را و هم آموزش را به خوبی می‌شناخت؛ و این هر دو برای من جذاب بود. البته آنچه بیشتر از این‌ها در او دیدم اخلاق بود. آری اخلاق! و بیشتر از اخلاق تلاش برای زیست اخلاقی. یعنی متخلق بودن!

آن دیدارها ادامه یافت. چند سالی از کلاس‌های دانشگاه من گذشته بود ولی من همه‌گاه او را برای گفت‌وگو به دیگران ترجیح می‌دادم. ابتدا با بهانه‌ای اندک و به تدریج بی‌بهانه، راهی میدان بهارستان می‌شدم؛ به عشق دیدار کارشناسی که آبروی «کارشناسی» بود و معنای معلمی و جلوه عینی حرمت!

می‌پرسیدم: راستی آقای مهندس! ما چرا توسعه نیافتیم. این قصه از اساس چیست که به غصه تاریخی ما تبدیل شده است؟ آنگاه مهندس شروع می‌کرد، با وقاری که از ویژگی‌های خاص خود اوست، و می‌گفت: شما چه قدر تاریخ خوانده‌اید؟ آیا درکی درست از تحول دارید؟ چه قدر آموزش را می‌شناسید؟ شما تربیت را چگونه تعریف می‌کنید؟ تا به اینجا رسید، پریدم وسط سخنش و گفتم من چند ماهی مربی مدرسه ابتدایی در کویر نصرآباد- شهرستان آران و بیدگل- بوده‌ام. قبل از اینکه دانشگاه باز شود را عرض می‌کنم. حالا هم...! و او با بزرگواری همه خامی مرا با گرمی درون، صبر و نفوذ کلام و محبت خود تحمل می‌کرد و جابه‌جا اشاره می‌کرد که «این مهم»، «توسعه ایران را می‌گوییم!» امر خطیری است و البته خطی هم نیست!

«ره هموار نیست...!»

ولی بعدها در ژاپن فهمیدم که این کلاس درس و فرایند آموزش و یادگیری است که توسعه را معنا می‌کند و مهارت‌ها و دانش و جان و جوهره آن را سامان می‌دهد تا آدمیان، انسان‌های توانمندی شوند و جامعه توسعه یافته‌ای بسازند. کلاس درس است که آموزش را به جان تبدیل می‌کند و آدمی را توانا می‌سازد؛ هم از بعد حرکتی، هم عاطفی و هم ذهنی.

به تدریج دریافتم که رخدادهای کلاس درس و وزن هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده آن مقیاسی برای سنجش میزان توسعه‌یافتگی جامعه است. ساختمان‌ها و خیابان‌ها و مترو و گوشی‌های رنگارنگی که در دستان ماست تنها لعاب‌هایی از پیشرفت هستند و ابزارهای وارداتی برای بهتر زیستن. ولی کیفیت زندگی چیز دیگری است که به «توانایی حل مسئله» افراد جامعه باز می‌گردد و با کیفیت کلاس درس ارتباط مستقیم دارد. کیفیت فرایند آموزش و یادگیری در هر پنجاه دقیقه کلاس به درس به عنوان جامعه‌ای کوچک و نمونه‌ای از جامعه بزرگ‌تر، که خانواده و مدرسه را در خود جای داده است، تعیین‌کننده میزان توسعه یافتگی است. تمرین گفت‌وگو، طرح پرسش، حل مسئله مهارت‌های زندگی و شهروندی، روش بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، ارتباط با محیط زیست و بسیاری امور دیگر در همین پنجاه دقیقه‌های کلاس درس رخ می‌دهد. کیفیت فرایند‌هایی که در آن اتفاق می‌افتد، کیفیت زندگی ما را و سبک زیستی، اجتماعی و اخلاقی ما را شکل می‌دهد و در عمل ما را راهنمایی می‌کند.

انسان توسعه‌یافته رویارویی در سر دارد، مشق گفت‌وگو می‌کند و از دگرگونی در اندیشه و عمل خود نمی‌هراسد. از یادگیری نمی‌ترسد، پیش‌فرض‌های ذهنی خود را بر آفتاب می‌افکند و از هرس شدن مدل‌های ذهنی خود، در اندیشه و عمل، نمی‌هراسد. و این همه البته در جایی به نام کلاس درس به مثابه «کلمه‌ای طویه» شدنی است. کلاس درسی که آموزش را صحنه‌پردازی یادگیری می‌داند و تربیت را تمرین شجاعت اندیشیدن، کاهش ترس از یادگیری و تمرین گفت‌وگو، گفت‌وگو با خود، با دیگران و با متن (سخن، کتاب، پیام و ...). این پیام را پس از سال‌ها دوباره در آخرین دیدار با مهندس نفیسی - اردیبهشت ماه ۱۳۹۴ - از ایشان شنیدیم: «ما به نهضت فهم آموزش و تربیت نیازمندیم. آموزش و تربیتی که در فرایند بهسازی مداوم بتواند به درک درستی از اینکه راه توسعه ناهموار است یاری کند و در فرایند توسعه مردمانی توانمند پرورش دهد و به

کاهش آلام زیست فردی و اجتماعی که جوهره سیاست‌ورزی است یاری رساند.

اکنون فرصت را مغتنم می‌شمarm تا از ایشان که در سه دهه گذشته در یافتن مسیر پژوهشی اثربخش و فرایند تحول فکری بنده نقشی سازنده داشتند سپاسگزاری کنم. دستگیری ایشان مرا به ناشناخته‌های بسیاری رهنمون ساخت. مرا یاری کرد تا پاسخ پرسش‌های بسیاری را بیابم. ولی بیش از آن او به من کمک کرد تا پرسش‌های عمیقی طرح کنم و این یعنی «هنر معلمی».

مهندس نفیسی مرا با راز و رمزهای قصه و غصه توسعه‌نیافتگی ایران آشنا کرد. به ویژه وقتی کتاب «آموزش و توسعه» (نشر نی، تهران: ۱۳۸۸) با همکاری دوستانم آماده می‌شد. آقای مهندس نفیسی با علاقه دست‌نوشته‌های اولیه این اثر و نیز کار ترجمه اثر دیگری با عنوان «فراسوی رشد اقتصادی» (نشر نی، تهران: ۱۳۹۰) را مرور کردند و رهنمون‌های ارزنده‌ای برای بهسازی این دو کتاب ارائه دادند.

آقای مهندس نفیسی برای من راهنما، و معلم و دوستی اندیشمند و گران‌قدر است. خاطره‌ها، آثار و آموزه‌های او در دوران همکاری‌ش با پژوهشگاه تعلیم و تربیت نیز حکایتی ماندگار از ژرف‌اندیشی اوست که چراغ راه پژوهشگران آموزشی بود. از همان‌جا بود که ایشان اولین بار مرا به مرحوم مهندس علاقه‌مندان معرفی کرد و از این طریق فرصت‌های یادگیری نابی را برایم در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی فراهم ساخت. تلاش‌های کارشناسی او در فرایند تدوین سند تحول آموزشی کشور ستودنی است و در نشست‌هایی که همراه با او بودم برایم آموزنده بود، هم از نظر آداب سخن گفتن و گفت‌وگو و هم از نظر سبک تحلیل و تسلط به شیوه‌های نقد و نظر. در عین حال می‌خواهم اذعان کنم که تلاش‌های بسیارم برای قانع کردن ایشان به قبول همکاری با دانشگاه علامه طباطبائی برای تدریس «اقتصاد آموزش» به سرانجام نرسید و از این بابت همه ما مغبون شدیم. برای او بهروزی و شادکامی آرزو می‌کنم و از همه عزیزان برگزارکننده نکوداشت ایشان، که در واقع نکوداشت کرامت و نمونه زیست اخلاقی در جهان متلاطم ماست، سپاسگزارم.

آری، «ره هموار نیست...!» اما او همچنان استوار پای در راه دارد؛ با نفوذ کلام، با آزادی و صلابت ستودنی‌اش، با نگاهی ژرف به رنگین‌کمان توسعه ایران، بهسازی آموزش، فهم تربیت و ترویج زیست اخلاقی!

به ایشان و همه شما درود می‌فرستم.